

نظریه معرفت شناسی رجا، چه نیست!

مقدمه

این نگاشته گزیده ای از اندیشنامه رجا است و با این نیت در اینجا درج شده تا نظریه معرفت شناختی رجایی با سایر نظریاتی که در این حوزه مطرح شده، خلط نشود. چرا که در این میان، مشابهت هایی وجود دارد و این مساله موجب ذهن اندازی هایی می شود. از جمله اینکه گمان شود این نظریه همانا یکی از آن ها است. بویژه اینکه در نظریه رجا، بدلیل اعتقاد به تحول پذیری گسترده فهم بشری و سخن از تعامل و داد و ستد علوم ممکن است گمان شود این نظریه همان دیدگاه قبض و بسط تئوریک شریعت است. چنین نیست. مگر اینکه کسی با فلسفه علم بیگانه باشد و یا در این حوزه، آموخته و کارآزموده نباشد. در ایران عزیز، گاهی و به ندرت هستند این ملامتگران بیکار که به جای تامل، مثل تفنگی که بی جهت شلیک می کند، زود داوری می کنند. نظریه معرفت شناسی رجا نه آن است و نه نظریات دیگری که زیلا به آن اشاره شده است. حتماً نظریه معرفت شناسی رجا، مشابهت های زیادی با سایر نظریات دارد. گو اینکه هر نظریه نوپیدی نمی تواند بی مشابه باشد. اما این به معنای تقلید و گرته برداری از آن ها نیست.

حمید رجایی، حوزه علمیه قم- خارج فقه و اصول

ساختارگرایی افراطی نیست

نظریه معرفت شناختی رجا طرفدار ساختارگرایی [۱] یا تاریخی نگری [۲] در علم نیست. اگر مساله ادوار علم مطرح می شود، دغدغه تاریخی و ساختاری، بخش غیر مهم نظریه است. نظریه، توصیف و تبیین چگونگی کارکرد علم و از آن مهم تر، وضعیت و سوگیری علوم است.

نسبیت گرایی نیست

نگارنده به «نسبیت معرفت» معتقد نیست. البته همیشه رگه های نسبیت در کلیت معارف بشری پیدا می شود. اگر واشویی و تمیزکاری علم از نسبیت و تردید و خبط و خطاها، در ابعاد میکروسکوپی و ماکروسکوپی، تعطیل شود، بخشی از کار عالمان هم تعطیل می شود. اما چنانکه می دانیم، عقیده به «نسبیت معرفت» به معنای «نسبی بودن گسترده ارزش و مطابقت معرفت با واقع، یا دخالت زمان و مکان و شرایط، در ثبات اصل الاصول علم» یک ویروس و بیماری خطرناک معرفتی است. مساله تحولات فهم و نیز نظریه صدق ذومراتبی، در بدیهیات به فهم بهتر اشاره دارد و نه تبیین های نسبیت ساز.

معتقد به «سیلان فهم» نیست

این نظریه «نظریه قبض و بسط تئوریک شریعت» نیست، نظریه قبض و بسط تئوریک شریعت، با تمام خوش آهنگی اش در بیان و تبیین، تمام و سراسر نیست. بخش بزرگی از مسایل معرفتی در آن نادیده انگاشته است و گاهی در نهان و آشکار به طور زیانبار، در برابر معرفت دینی، جانب علم (science) پاس داشته و نهایتاً باید گفت اشکالات مهمی در آن وجود دارد. نظریه ما نه آن نظریه است و نه از آن سرمشق گرفته است.

اگر در نظریهٔ ما، سخن از گزارش تحولات ژرف و بی‌شمار در علوم بشری بسیار است، اما متن دین را به آن معنا که از نظریه قبض و بسط فهمیدیم، گرسنه نمی‌داند و بلکه اتفاقاً اگر چه گفته می‌شود در کهکشان معرفت بشری، قبض و بسط بسیار است، اما در بخش بزرگی از جهان شناسی این معارف دین است که بطور گسترده مفاهیم علمی سایر علوم را متحول می‌کند. نظریه رجاء بر نقش جوهری قرآن و عترت در کهکشان معرفت بشری سخن می‌گوید و ساکنان آن را گدایان خانه زاد خانه امیرالمؤمنین (علیه آلاف التحیه و الثناء) می‌داند (اگر چه اهالی، خود ندانند و علی را شناسند) او باب مدینه علم است.

ما معتقدیم کهکشان معرفت بدون تعالیم پیامبران و مشخصاً پیامبر اکرم و عترت او، علهم صلوات الله و سلامه، کوخ تاریکی است. حتی با کم توجهی به امام مهدی عجل الله تعالی فرجه و مهدویت به مثابه دکتترین هم امر فهم دین و دین‌گزاری به انجام نمی‌رسد. بنابراین، این نگاشته را با نگاه باز بخوانید و شباهت‌ها برایتان شبیه نشود. نظریه قبض و بسط تئوریک شریعت، رهپویی قابلی (اما نادرست) در تبیین معرفت بشری است و قوت‌های خود را هم دارد.

لزوماً انسجام‌گرو نیست

در نظریه ما از انسجام و بنیان و ذره و... سخن بسیار است. اما هیچکدام مستقیماً حاکی از دیدگاه ما در تبیین صدق یا توجیه بر این دو مبنا (انسجام‌گروی [۳] یا بنیان‌گروی [۴]) نیست. به اینکه در این باب حتماً دیدگاهی نداریم؛ اما آنچه بیان می‌شود، سیر در مستندات بالا دستی تر هر دو مبنا است.

تبیین ریزوماتیک معرفت نیست

نظریه ما همداستانی با «تبیین ریزوماتیک علم» نیست. ژیل دلوز [۵] رویکردی را پیشنهاد می‌کند که ساختار درختی علم را فرو می‌ریزد و آن را به صیورورت عرضی و متکثر [۶] دارد و به وحدت نمی‌انجامد (دلوز؛ ۱۹۹۴: ۲۴۸ و رامین‌نیا، ۱۳۹۴: ۴۰) به نظر ما علم، هم صیورورت عرضی و طولی دارد و هم تکثر، اما تکثرش به وحدت می‌انجامد. این وحدت هم دربردارندهٔ نتایج سودمند و پایدار است و هم شکل هنجاری تعالی بخشی دارد. از نظر ما خداوند، سلسله جنبان معرفت بشری است و علم از مقوله رزق هم هست و گوهر آن حی است و بدون روح الهی، مرده‌ای بیش نیست. بنابراین نباید مشابهت دیدگاه ما بویژه در تبیین دورهٔ کهکشان‌سانی، خواننده را به اشتباه بیانجامد. البته کهکشان علم بشری بخش نازلی دارد که شاید خصایص آن باعث شده که «دلوز» چنین دیدگاهی را برای تبیین آن بر ساخته باشد. نمیدانم.

فلسفه پویش نیست

نظریه رجاء، «فلسفه پویش» [۷] و ایتهد [۸] نیست. و ایتهد کوشیده است میان علم و دین، فهمی یگانه وار ایجاد کند. اما معرفت دینی را تا حد «تجربه دینی» فروکاسته و فرآورده‌های تجربی را به شدت در جمع بندی‌ها، غلبه داده است. به عبارت دیگر جهان‌نگری او طبیعی است و خورند تجربی [۹] دارد (See: Whitehead, 1926, pp 37, 57) او معرفت دینی را در هاون طبیعیات وارد کرده تا آمیزه‌ای یگانه بسازد. [۱۰] در نظریه رجاء، سخن از «تحول و کنش ذرات معرفت»، «کفایت بیشتر تمثل علم به ارگان و نه جزء مکانیکی»، «ساخته شدن غیر اختیاری مفاهیم علمی در بستر علم» و... بسیار است. اما به عکس دیدگاه لغزان و ایتهد که انگاره‌های نرهای را از فیزیک کوآنتم الهام گرفته است [۱۱] انگاره‌ها را، انگاره‌هایی اهتزاز [۱۲] می‌داند) گو اینکه مفهوم برآمده از دیدگاه و ایتهد شدیداً آمیخته با ایده پردازی‌های استحسانی [۱۳] هم هست. ذرات معرفتی در این نظریه ماهیتی سخت هست‌های دارند. اگر از بدیهیات اند از ثبات مطلق و اگر ذرات حکمی اند، واجد ثبات قابل توجه و به نوعی بنیادین هستند. در واقع نظریه رجاء قرائت معرفت شناختی ریشه مند در قرآن و سنت است (بنیادگرا در اعتقاد و اما امری فراتر از بنیادگرایی معرفت شناختی [۱۴]) به عبارت دیگر بازتفسیر معرفت شناختی جهان‌بینی اسلامی بر مبنای آموزه‌های وحیانی است. از طرفی علم (science) همچنان علم است و هم معرفت دینی و علمی با روش

خودشان ساخته می شوند. اگر چه تعاملات علم ساختی میان آن دو بسیار است.

راهکار کدخدامنشانه نیست

نظریه ما راهکاری آشتی جویانه و کدخدامنشانه میان علم و دین یا معرفت دینی نیست. هدف ما حتی کدخدامنشی میان ثابت دینی و متحول فهمی و علمی یا آشتی دادن دیدگاه های مختلف معرفت شناختی، نیست. شاید در پرتو آن، برخی آشتی کنند یا نکنند. هدف ما بیان یک دیدگاه معرفت شناختی است؛ بدون این اهداف محوری (و اما با این میوه های معرفتی)

مهم است که ما را واسطه آشتی گری ندانند. چون کارهایی به این گل درشتی کار عالم واقعی نیست. حتی متکلمان فیلسوف مسلمان هم می خواهند جهان شناسی خود را بگویند و آنگاه بگویند، جهان شناسی مثبت دین هم هست (درست می گویند)

ما خواهیم گفت که میان علم و دین تعارضی نیست. اما کسانی که این سخن را گفته اند، شاید بیشتر مو را دیده اند تا پیچش مو. شاید آنان کدخدامنشی کرده اند.

برخی گفته اند میان علم و دین تعارض نیست؛ چون دین از خداست و علم هم که درست است! پس چه تعارضی؟ برخی هم گفته اند: اگر عالمان هر علم، بدون شایستگی و تخصص کافی، در کار هم دخالت نکنند و مرزها و روش ها را رعایت کنند، مشکلی پیش نمی آید (گلشنی، ۱۳۸۰، ۵۶)

این اجمالاً سخن درستی است. حقیقت این است که دانشمندان هر قدر هم در اشکوبه روش و موضوع و ساحت خود بمانند، اما علومی که تولید می کنند، در این اشکوبه ها نمی مانند و در سپهر معرفت حتماً با هم برخورد می نمایند و با هم تعامل علم ساختی پیدا می کنند و چون همه در تبیین یک عینیت یکپارچه و بزرگ اند، در برابر هم و در برابر عینیت و واقعیت خود متعهد و مسئول اند، و چون باید با هم تعارض بلکه ناهمخوانی [۱۵] گسترده نداشته باشند، به کار هم می پردازند و برای هم دغدغه می سازند؛ همین که مباحث نسبت علم و دین دراز دامن شده است، دلیل تعاملات و مباحثات این دو ساحت بوده و هست. حتی مکتب تفکیک [۱۶] هم در نادیده انگاری [۱۷] این ناهمخوانی ها موفق نیست. در هر حال مهم این است که هر کس مستندات ضعیف تری دارد در برابر قوی تر کنار برود. اگر این هم رها شود، باز بسیاری از عالمان بی کار می شوند.

خواهیم گفت که میان اجزاء علوم (و از جمله معرفت دینی با خود معرفت دینی و نیز با معارفی که موضوع آن دین نیست) داد و ستد بسیار است. به گمانم چند و چون این داد و ستد، خیلی بیش از آن است که از گفتمان دینی عالمان دین، استنباط می کنیم. اما این هم نگرانی مشترکی است که پایمان در نسبیت یا تقریرهای خاتمان سوز سر نخورد.

نه آهنگ و نه لازمه نظریه رجاء، الهیات اعتدالی [۱۸] و حد وسط میان سنت گرایی و تجدد طلبی در حوزه الهیات نیست. بلکه کوششی در تبیین تعاملات علم ساختی معرفت دینی و علم است تا گمانه زنی هایی که میان علم و عالمان این دو هست به تعاملی روشمند بدل شود. تبیین اصول این تعامل، کار بسیار دشواری است و اهمیت آن در خلال مباحث آشکار می کند.

پانویس

[۱]. Structuralism

[۲]historism

[۳].coherenism

[۴].foundationalism

[۵].Gilles Deleuze

[۶]. شعار دلوز در کتابش (A Thousand Plateaus) این است: زنده باد متعدد! (!Long live the multiple)

[۷]. «فلاسفه پویشی (وایتهد و پیروان او) وظیفه فلسفه را ارائه جهان بینی‌ای می‌دانند که همه معارف و شهودات بشری را در برگیرد. آن‌ها این جهان بینی را «ماتریالیسم علمی» (Scientific Materialism) نامیدند و بر آن شدند تا دوباره شهودات اخلاقی، دینی و زیبایی شناختی را وارد حوزه فلسفه کنند. این وظیفه دربردارنده دو مرحله است: یکی تردید و نقد انتزاعیاتی که اغراق در مورد حقایق علمی را در پی داشته اند و بر اساس آنها اصول علمی به نحوی نادرست شکل گرفته اند، و دیگری پویا تلقی کردن واحدهای بنیادین جهان»

[۸] Alfred North Whitehead

[۹] Empirical revelance

۴/Alfred North Whitehead /Religion in the Making /Lecture 3/ Body and Spirit / The Creative Process: ...the universe is a process of attaining instances of definite experience out of its own elements.

[۱۱] یا شاید با خوش‌بینی، گریته برداری یا تمثیل آوری کرده باشد.

[۱۲] vibratory patterns

[۱۳] Aesthetic ideation

[۱۴]. Epistemologic foundationalism

[۱۵]discordance

[۱۶]. «مکتب تفکیک، مکتبی در علوم مذهبی شیعی است، که پیروانش بر تفکیک آموزه‌های فلسفی از روش‌های دین‌شناسی تأکید دارند» اما بهتر است بگوییم راهکاری برای برون رفت از دغدغه ناهمخوانی‌های معرفت غیر دینی و معرفت دینی است.

[۱۷].disregard

[۱۸].liberal theology